بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
انشای خلیفه
در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مرا صمدی راکه کاتب فصاحت بیان خرد دانشوران از تحریر انشای ثنای بیکرانش چون قلم سرگردانست و منشی بلاغت نشان خرد دانش پروران از تقریر املای وصف بیپایانش خامه وار بریده زبان رباعی صانعی که زکمال عز و جلال + در ستایش زبان ناطقه لال + آنکه کنه تقدس برتر + از قیاس و گمان و وهم و خیال + تقدس صفاته عن احاطة تقسیم الاقلام و تنزه ذاته عن ادراک ذوی الافهام و تحفه درود بران عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین گلی است از گلشن افضال او و منطوق لازم الوثوق لولاک لما خلقت الافلاک حرفیست از دفتر کمال او رباعی آن پاک که ملک شرع و دین بود + کشاف دقائق یقین بود + بر اوج پیمبری آدم + آندم که هنوز ما و طین بود + و علی آله العظام و صحابه الکرام اما بعد من هیچمدان خوشه چین خرمن ارباب سخن

ابیات

گر از جفاکاری سپهر	خاطرم آشفته دارم و دل سرد	لاله سانم بداغ محنت و درد
دیدمن بر مراد دل نرسید	فرحت از من بسنج نقاب کشید	هر زمانم الم کند پامال
شربت غم دهد بجای زلال	از ستم غم بلاغ وجود	هرگز این غنچه دلم نکشود
مثل من نیست در جهان ثانی	حرف حوانی زلوح نادانی	من که علیم همه ز سر تا پا

از سر مصرع ار تو گیری حرف	فهم نامم کنی به نهج شگرف	در هنر که شوم سخن آرا

هنگام طالب علمی بلدهٔ قنوج که بدیدهٔ تنگ‌نظران خرده‌بین بشکل قبوح می درآید وبچشم
دانادلان سخن‌آفرین بصورت فتوح می نماید فی مناسبت فیض آگین که علم بعمل عالمان
عظیم الشان علم بر آسمان افراخته وخطهٔ ایست دلنشین که عمل العلم عالمان رفیع المکانش شعل آفتاب را
درخشان ساخته حذاقت پیشگان زراعت گفتارش معجزهٔ آموز عیسوی صداقت اندیشگان ست کردار
چراغ افروز موسوی مهندسان دوربینش از سمک تا سماک کاشف ستاره‌سنجان دقیقه‌گزینش از ثری
تا افلاک الافلاک واقف اسرار شاهدان جادو طرازش بتازه ادائی تسخیر دل پاکان نموده وگلعذاران
سحرسازش بنکته‌سرائی شکیب از دل قدسیان ربوده هنگام سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب را
شام بی‌اختیار بر زمین می اندازد ووقت طلوع مهر عارض سیمبرانش از غایت اضطراب صبح گوهر انجم را
نثار میسازد ابیات هر کوچه‌اش گلرخان ره‌نورد + تو گوئی گلستان شده کوچه‌گرد +
همه حسن سنج ولطافت اساس + بآئین گل گشته رنگین لباس + گلستانی ست که نشاط ازش
سد سکندری تواند بست وبوستانی ست که مدح پردازش مسند جم تواند شست صحنش بدلگشائی
چون چهرهٔ پریرویان مهوش روشن‌ساز دیدهٔ امید ومشامش بعطرسائی چون مشکمویان وکاکلش دست انداز
گردن خورشید لطافت انهارش چشمهٔ کوثر را آب داده وطراوت اشجارش ابواب فرح بر روی
نظارگیان کشاده بیت زهی صفای عمارت که در تماشایش + بدیده باز نگردد نگاه از
دیوار + ووفور خواهش دوستان محبت اساس دقیقه‌شناس که هنگام موافقت گرم سید داشتند تخم مصادقت
در مزرع دل میکاشتند بران آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان وعزیزان اتفاق
افتاده بود پرداز ووبه ترتیب مرغوب جمع نموده گلدستهٔ انجمن سازد که هرگاه گردش دور دوار چون
حروف خود از بساط سرا پا نشاط قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری ماند این قلیل البضاعت
بحکم واجب الاطاعت هر همه افراهم آورده بچهار فصل مرتب ساخت وبطوالت کلام که باد ازتکلیف
تا امید انپرداخت بیت درسلک نثر چون درنا سفته سفته شد + مجموعهٔ فضائل تاریخ گفته شد

۱۲۸۵ ھ

فصل اول در مکتوبات فصل دوم در رقعات فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول
در مراسلات تهنیت آمیز قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه
کتاب اگرچه نظر برعایت مناسبت مناسب آن بود که آداب و القاب را اجمل فصل اول مینمود
لیکن ازانجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر اول با آخر نسبتی دارد در فصل آخر تحریر یافت برین تقدیم
اطلاع نسخه ولیها بیرون مکاتیب صغیر و کبیر ناگزیر است التماس از صبح نفسان معنی رس و سخن شناسان
صبح نفس که از خطا العین عطا چین چین ابرو نمیگذارند و از رهگذر کمال خوبی عیب را هنری پندارند
آنست که بمقتضای فحوای الانسان مرکب من الخطاء والنسیان بیت بقدر وسع در اصلاح
کوشند + اگر اصلاح نتوانند بپوشند + فصل اول در مکتوبات مکتوب اول بجناب
ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانه حضرت صمدیت مقرب قرب بساط احدیت مقبول
بارگاه بیچون شیخی شیخ پیر مجمع زینت بخش پرگنه سلون تحریر یافت بیت آرزو دارم که
خاک آن قدم + توتیای چشم سازم دمبدم + کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب علم آداب تسلیمات
معتقدانه و مراسم کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط
انجمن ولایت موطن آن قبله ارباب تحقیق و توحید کعبه اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف انسیه
معدن معارف قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد ظلال جلاله و نواله میرساند
که اگرچه بحکم بیت مولوی جامی بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد + بسا کین دولت از گفتار خیزد +
فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پابوس ناصیه سایان آستان فیض نشان که اکسیر وجود
و فروغ بخش پیشانی سجود است فوق الحد دارد لیکن بیت زبس بکتب غم مشق لا ادری کردم +
تمام یکانه سطر کشیده و بیانده قطع مسافت بعید راه دشوار دلبسته از حصول این دولت فیض وصول
بی‌بهره جدا است و علاوه این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال تا مدت یکسال بسبب آزار چشم
که با جریان آب از بیرون شعله آتشین سر بر نهاده حالتی داشت که هرکس مباد بلکه هیچکس مباد الحمد لله
که در شمول توجهات کریمانه آن قبله آمال که بهین و بیان این خاکسار سراپا انکسار بود از آن عذاب الیم

تخفیف یافته وسیلاب چشمی زائل شده از غبار چشم که تا حال مائل تیرگی است بکد وش نگردید چندانکه

نظم صبری نه که از عشق بپرهیزم من + بختی نه که با دوست در آمیزم من + دستی نه که با قضا

در آویزم من + پائی نه که از میان بگریزم من + در نصورت بمقتضای فیض عام آن قبلهٔ انام امیدوار

هست که اگر آفتاب توجه خاص در بارهٔ این ذره بمقدار تابه نتابد اگر و اب اضطرار مناص یابد

مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم زاباء جنس + بیت خورشید هدایت براوج و دریای عنایت

موج در موج باد مکتوب دوم بگرامی خدمت فیض موهبت جمیع الفضائل منبع الفواضل مرشد

کامل هادی آگاه دل قدوة الواصلین زبدة المحققین حضرت مولوی نظام الدین دامت برکاته

و نواله و فضاله مشتمل بر استدعای حبیمه و استدعای رقیمه تحریر یافت بیت توئی مقصود گر مشغول غیرم +

توئی معبود گر نزد یک دیرم + ای عطاپاش خطاپوش ای جرم بخش عذرنیوش ذره بمقدار که تا این

مدت خود را بارسال عرائض فراباد ضمیر فیض آباد آن قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ مستفیضان

واثق الانقیاد نداده نه آن بود که در ادای لوازم خدمت که لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش

و طریقهٔ عقیدت اندیشان عبودیت کیش است قصوری راه یافته باشد بل از رنگهٔ انفعال کمال اینکه

وقت آمدن از سعادت اندوزان حضور موفورالسرور رخصت نشده نتوانست که حقیقت حال را

بقلم آرد رباعی یاد تو شب و روز قرین دلم است + لطف و کرمت گوشه نشین دلم است +

از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم + تا نقش حیات در نگین دلم است + ضمیر کاکترین عقیدت گزین هیچ

سعادتی به از این نمیداند که خاک قدم پاک را که توتیای دیدهٔ اولی الابصار است سرمهٔ چشم خود گرداند

بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذرهٔ بیجان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مورچه بیزبان را بپیام

یاد فرماید چه قصور امید وار است که در بارهٔ رفع ندامت این سراپا ملامت نوازشنامهٔ فیض شمامه قرین

بهنر خاص که چشم سرمه ناک شاید مقصود تواند بود شرف ورود دهد یا بد که این مسکین بی تسکین سر افتخار بافلاک

ساید و شادان و فرحان باز بخدمت باریافتگان حضور آید بیت گر شود لطف و کرم در شان من

جلوهٔ طاعت دهد عصیان من + سایهٔ بلند پایهٔ هدایت و ارشاد الی یوم التناد مخلد و مستدام باد

بحرمة النون والصاد مکتوب سوم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ
اصحاب فواضل حضرت میان عبدالغفور زینت بخش بلگرام تحریر یافت رباعی گر شاه تفقد گدائی بکند
ور لطف نظر به بینوائی بکند + از دست گدای بینوا ناید هیچ + جز آنکه بصدق دل دعائی بکند + ذات
قدسی صفات آن معدن فیوض سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق معقول و منقول واقف حقائق
فروع و وصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف
احسان فیض بخشای عقیدت نمایان عبودیت گرا هدایت فرمای عبودیت گرایان عقیدت نما باد
کمترین خدمت گزین خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض
سعادت اندوزان حضور موفور السرور میگرداند که بورود مسرت افزا نامهٔ نوازش آمود که مشتمل بر اطلاع ماند و نو
مقبول بارگاه صمد میان ابو محمد مرقوم قلم فیض رقم گردیده جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود و قبله گاها میان
ابو محمد خود را خادم اخلاص پیش گرفته و بی آنکه به بنده خبر شود به طالب علمی قصبات رفته و پاس سخن
خود نکرده قرار او حضور بر باد داده ابواب الم بر روی دوستان همدم کشادند مشتاقان یکدل یکجهت وا
در شده مصاحبت گذاشته نرد دغا باختند و رشتهٔ مواصلت دوستان صمیم القلب گسسته با آشنایان جدید
هنگامهٔ موافقت گرم ساختند نظر برین نکردند که در محبت و صداقت تجاوز یک نقطه محنت کشیدن
صورت صدافت دیدن است غرضکه حکایت شکایت آنعزیز که باین مهربانیهای آنحضرت از حد
فیض موهبت جدا شده بقلم نمی گنجد و بمیزان بیان نمی سنجد ضمیر آگاه ما بحکم آنکه طبیعت نخواهد این چمن
از سرو لاله خالی ماند + یکی همیرود و دیگری همی آید + از رفتن ایشان جزل فیض منزل که نمونهٔ لمع
است عبارتی نخواهد نشست شرح ولید پیمای بی نظیر مقبول کونین میر حسین نور الله مرقده نقل
برداشته مرسول داشته بنظر مرحمت اثر خواهد گذشت حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود و مخلق
الملک الودود مکتوب چهارم فراق نامهٔ جانگداز بخدمت یار دلنواز بی نیاز سراپا ناز نگارش
یافت بیت حسن تو همیشه در فزون باد + رویت همه سال لاله گون باد + تا دیدهٔ مشکبار غالیه
مهربان نازنین تسکین بخشای خونین جگران مهر صفحهٔ رخسار مهوشان زهره جبین رشک افزای

مهرست بهار جمال آن طراوت گلشن آمال و امانی و نضارت حدیقهٔ عیش و کامرانی گلگونه عارض خوبی
خال چهرهٔ محبوبی سواد دیده و داد سرمهٔ چشم اتحاد مقبول انیده جهان آفرین میان شهاب الدین
رنگ افروز گل صبح نا آموز بلبل باد بعد ادای مراتب شوق و ساز جاندهی که آتش انداز کاشانهٔ دانش و
آگهی است باظهار حقیقت حال نه مان هجران می پردازد و دل را از شدائد ایام هجران خالی میسازد
جانان بآن قامت سرو رفتار که در چمن رعنائی شاداب است و بآن سنبل گره دار که بصد زیبائی زنجیر
گردن آفتاب است و بآن قوس عنبرین که بجهت صید من و امان دل ناشکیبان کشیده و بآن
نرگس مست نیم خوابی که در سایهٔ چتر مشکین تکیه بر گل زده و بآن مژگان فتنه کیش که ناوک سینه انداست
و بآن خال مشکین که مردمک دیدهٔ خورشید است و بآن دهان غنچه آئین که راه اندیشه در وگم است و بآن
لعل شکر خند که پیوسته چون گل صبح تبسم است که تا از بزم وصالت مانند حلقه در بیرون شده ام
قامتم چون هلال بر ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران
ناتوانی سرم چون سر حلقهٔ میم با قدم همراز است و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز گوهر اشکم
چون صیت جمالت آویزهٔ گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده باغبان
قضا نهال وجودم را در حدیقهٔ گیتی مگر بجهت صرصر فراق پرورده چمن طراز روزگار ریاحین چشم را
از چشمهٔ غم آب داده که غنچهٔ بسر بستهٔ دلم از نسیم بهاری نمی گشاید چمن طبعم از گریهٔ ابر آذری بخنده نمیگراید
بیت در جوش گریه اشکم گشت گلگون + شده مژگان من فوارهٔ خون + خوش آن ساعت مسعود و
زمان محمود که خاک آستان دولت نشان ترا توتیای چشم سازد و سینهٔ محنت کشیده را از غم و الم جدائی
پیدا زده دل بوسیلهٔ قاصد و پیام نغمهٔ محبت رو برو سراید و زبان خلاص بیان حکایت فراق و داستان
بیتابی اشتیاق مفصل ادا نماید مثنوی تو باشی از غرور حسن مدهوش + من از حیرت کنم خود را فراموش
نشسته [illegible] جور دلم گیتی گاه بچشم خود نبا نم + بگویم قصهٔ بیتابی خویش + بجویم [illegible]
جوابی بشنوم زان لعل سیراب + که از بزم وصالم بهره بیاب + مکتوب [illegible] بدست [illegible]
[illegible] پوست صادق الوداد میان محمد مراد که بمانی فرستاده بود بتحریر یافت بیت

سعادت آنکس که یارش آرد یاد + کند زبند غم و محنت الم آزاد + پیکان تیز کام آن مقبول الانام
گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی در فرخنده ایام بهجت کیش سهام کمانی که بجلدت دو ابروی
مهوشان دلارام بل هلال مثل انگشت نمای خاص و عام بود رسانید خاطر این حلقه بگوش از گرانبار
کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید بیت لبی سربلندیم ز احسان دوست + دل و جان ما
هر دو قربان اوست + قسم باسم پروردگاری که رشته جان در قبضه قدرت اوست اگر این گوشه نشین
زاویه حرمان در مقابل این عطیه مرضیه تیر قاصد ناتوان را کمان ساز درواست و اگر بمیدان
وفا درآمده لبی سر قربان نماید بجاست تا قوس قزح بخط زنگار رنگ صفحه زرین چرخ برین بیاراید و عطارد
رقم رد و قبول بر تخته جبین اهل زمین ثبت نماید سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام مقرون باد

مکتوب ششم در جواب تلمیذ رشید تمیز عبد العزیز مشتمل بر ترغیب علم تحریر یافت **بیت**

ادب تاجیست از لطف الهی + بنه بر سر برو هر جا که خواهی + مکتوب بهجت اسلوب آن نادر العصر
مشتمل بر صلاح بری قصد طالب علمی قصبات که بعد انجام ایام شب برات صورت بندد رسید خاطر را
قرین اصناف مسرت و شادمانی گردانید اگرچه این کاسد قماش اختیار سفید و سیاه ندارد اما بهر حال
این مشتاق سوخته آتش فراق و دوخته ناوک اشتیاق کم و بیش بر حرف دوستانه که العقل ناقص خود معقول
می پندارد نظر نموده بی تکلفانه بر روی قلم می آرد و آن اینست که طالب صادق که ظاهرش منزه گشت
باطن است بمقتضای کلام خیر الانام علیه الصلوة والسلام اطلبوا العلم ولو کان بالصین تا تلخی شدت غربت
بر خود نه پسندد گنج مطلوب بر ندارد و تا غلام وار کمر خدمت بر میان جان نه بندد در امن مقصود فراغ
نیارد آری تا شمشیر از نیام بر نیاید در معرکه مردان سرخرو ننماید جان من اگر حسب خبر خیر اثر السفر
وسیلة الظفر زیر دستی پامال از زاویه خمول سر واکرده شدائد سفر را که صورت سقر دارد بر خود نگزیند
هر آئینه تحصیل کسب کمال بالادستی بر ابنای جنس خود نه بیند بیاد حکم آنکه تا آنکس تیر وار از قوس جدا
نجهد بر هدف مراد سر ننهد **بیت** بسفر رفتنت مبارک باد + بسلامت روی و باز آئی + الله الغا
آن یگانه روزگار را از ملال دور دارد که فقیر حقیقتش ابتر است بر کناره اشته العلیکه با وجود هیچ ترقی

نیه پرورسانا او وبعل درزمرهٔ مقبولان خود گرداناد مکتوب هفتم در شکایت سپهر بهره ونستده عام
نامهٔ فیض شمامه تحریر یافت رباعی ما گرچه پا شکسته بصحرا نشسته ایم + اما ز آب دیده بدریا
نشسته ایم + آغشته صد هزار کدورت بزیر چرخ + مانند دُرد در ته مینا نشسته ایم + بر ضمیر صداقت
پیرا آن یگانهٔ آفاق مجمع الاخلاق منبع الاشفاق میان شیخ اسحاق پوشیده مباد که دوستدار سراپا ملال
از آن باز که از بساط انبساط حضور دور افتاده دست بر دیل تحمل دو رستم پیشه فرزین بند منصوبه
عیشم را شکست داده و هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان ناتوان تاخته والواب رنج و عنا بر دل
ناشکیبا گشاده و پیاده وار سراسیمه ساخته درین صورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم کشت زار مشتاقان
نزار وزید و خاطر مخلصان قدیم را چون گل شگفته گردانید هر آئینه بازی محبت محبان صمیم قائم ماند
مصرع شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را + تا منع بساط زمین و زمان از تاب آفتاب درخشان است
بقایات تامات ایزد سبحان توسن بهجت و آرام رام باد مکتوب هشتم بهاریه که بموجب فرمایش
عزیزی بقلم آمده بیت وقت است که گل برفگند پرده ز رخ باز + زان سان که ز فانوس چراغی
بدر آید + از آنجا که باغبان قضا و قدر چار چمن گیتی را برشحات سحاب مکرمت گلهای متنوعه زیب و
زینت بخشیده سیراب گردانیده آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته جبینان گلشن
سبز قدمگان سرمایهٔ بهجت و نشاط و اند و گلچین خاطران را پیرایهٔ مسرت و انبساط است بر روی قلم آرد
بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش موسم
دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه های رنگین است خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن
نشسته سرو با هزاران تدرو چون خادمان کمر بسته با جان همه آلوده باسان حال این مقوله وانموده
بیت سرو در باغ بیک پای ستاده است نگر + هر کلاب تو دو دگر لودش پای نگر + سوسن کبود
پیراهن با هزاران زبان شوق و شاد گفتگو بیت در روش حسن و ناز هست بسی خوشنما + غمزه
بلبل ز ستم عشوه برنگ جفا + لالهٔ خونین پیاله با داغ دل متقدمه حسب حال خود را در جستجو بیت
کنار لب است ز خون جگر پیالهٔ ما + فزون نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما + نرگس مجنون وار تماشای لیلی گلها

از دور چشم گشاده این نکتهٔ موزون بلسان وقت بیرون داده **بیت** بازآئی که در سوز و گداز م
بینی + بیداری شبهای دراز م بینی + سنبل مشکین باوجود پیچ و تاب عتاب گل در دعاگذاری
فرد از بهر دفع چشم بد از خوب روی تو + سیار ها سپند شود مجمر آفتاب + سمن سیمین بدن تلافی
آداب لوازم جان سپاری **بیت** باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم + گر طاعتی قضا شده باشد
ادا کنم + در چنین چمن نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی
گل سراپا ناز با جان مستمند سخن پرداز **فرد** تغافل تو مرا به نماید از لطفت + که این بهر کس آن
خاصه از برای من است + گاهی از بهار وصال یار دامن دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان
فراق صبح وار گریبان دریده ساعتی جام لبش از بادهٔ مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از
غایت مدهوشی بهجت و انبساط را در طلب زبانی چون گل لشگفتگی هم آغوش و تبسم گویان و لحظهٔ چون
غنچه با تنگدلی در جوش و مشتوق جویان آری **بیت** دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را
بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + بس کن بس کن که داستان آتش ریز عشق به تحریر در نیاید و این نائره
شعله خیز به تقریر راست نشاید **فرد** قلم شکن سیاهی ریز کاغذ سوز و دم درکش + حسن این قصهٔ عشق است
در دفتری گنجد + **مکتوب نهم** بخدمت گرامی خلاصهٔ خاندان مصطفائی نقاوهٔ دودمان ارتضا سراوات
و نجابت دستگاه میر خیر الله بلگرامی تحریر یافت بر ضمیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن و رونق افزای مقصد
نو کهن آگاه آمده چشم بینش چراغ افروز بزم آفرینش نمک خوان اهلیت مردمک دیدهٔ قابلیت
مبدع قوانین مروت مخترع آئین فتوت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر برج نقابت گوهر بی نظیر
درج نجابت مراتج و لائح باد که وصول مژدهٔ بهجت افزای اینکه بعد انجام ماه صیام که وعدهٔ نسبت
کتخدائی ان تهیدستان صورت و معنی را القبه و م مسرت لزوم رشک گلستان سازند سلسله جنبان
بزم نشاط و شیرازه بند مجموعهٔ انبساط گردید رباعی ای آمدنت باعث آبادی ما + ذکر تو بود زمزمهٔ
شادی ما + مارا چه بود که تا نثارت سازیم + قربان سر تو باد آزادی ما + اگرچه در عالم معنی دیده بوس
باصره نظر بر دی شاهد مقصود می کشاید و دل نخمدیده بی منت معانقه جسمانی بشاهدهٔ روحانی مینا بیکین

بحکم آنکه فرد وعدهٔ وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیزتر گردد + دو سه روز از سراپا نثار از غایت

اضطرار در شاهراه انتظار مصرعه چون گوش روزه دار بر الله اکبر است + مسبب حقیقی زودتر لطیفه

انگیزد که حجاب نامه و پیام از میان برخیزد بیت ای تو جان قطره ایست بر لب شوق + ور تو دیر آیدی

چکید اینک تیغ قلم انجا رسید و سر بشکست + مکتوب دهم در جواب صداقت پناه فضیلت دستگاه

میان عبدالشکور پسر شیخ نور سلمه متوطن بلدهٔ فاخره جونپور مشتمل بر جفا کاری فلک جفا کیش و دل آزاری دور

جور اندیش تحریر یافت ورود رقیمهٔ شوق آمود که بعد انقضای مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش

یافته بود اگرچه در بادی النظر دل اخلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت اما بمطالعهٔ حقیقت حال

ایشان که باوجود چندین تگاپو هنوز روز اول است در گرداب اضطراب انداخت ای عزیز سراپا دانش و تمیز

از گردش گردون دون پرست و ناهنجار که دانا بمکر و حیله اش گرفتار و نادانان ایار غمگسار دست

نمیتوان حرف زد که درین روز بازار نادانی پست فطرتان کج نهاد که از غایت کم فهمی فرق میان

من و الی السیه انند بر عجم کسب کمال سر بفلک میکشند و بلند حوصلگان والا نژاد که از غایت دوربینی

سرنوشت انجام را از ناصیهٔ آغاز میخوانند بجای جام زلال اکثر دامنه ... میچشند بیت اسپ تازی شده

مجروح بزیر پالان + طوق زرین همه در گردن خر می بینم + معالجه کجاست که معدهٔ زمانه را از اخلاط

فاسده و اوصاف ذمیمه پاک و صاف نموده بصلاح آرد و نوش داروی کو که در ازالهٔ امراض ناروائی

و ناقدردانی سپهر بیمهر اعجاز عیسوی بکار برد بهرحال مقتضای دانش و کمال آنست که تا ممکن باشد ایام زندگانی

همه وقت بکشاده پیشانی در عیش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را از باغبان حقیقی

انگاشته لب بچون و چرا نباید کشود بیت بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش + که هرچه ساقی ما ریخت

عین الطافست + الله تعالی بمراتب عالی رساناد و یاد دوستان راسخ الوداد از ضمیر خلت تصویر آن

یگانهٔ کارخانهٔ تقدیر فراموش نگرداناد مکتوب یازدهم بخدمت فضائل پناه فواضل دستگاه

میان شیخ امان الله مشتمل بر رسیدن ابیات تازه مضمون و سفارش دو دست صداقت مشحون تحریر یافت

نتایج طبع صافی و ذهن وافی آن صورت دان معنی و معنی شناس صورت که دانشوران نکته پرور را

مخفی نیست که امثال نکته پروران دانشور را اشعار ابیات قابل بهجت افزای دلهای حزین و
مسرت پیرای جانهای اندوهگین باد بعد ابراز لوازم شوق که گزارش و نگارش نمی پذیرد
در معرض بیان جهانگیر و مشهور ضمیر خلعت پذیر میگرداند که رباعی طبع آن مجمع مروت و داد
منبع فتوت و اتحاد که هر چهار مصراعش چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند بل از رهگذر لطافت
مبانی و نزاکت معانی هر مصرعه از آن مصرع چهارم بود هنگامیکه از نظم و نثر تعلق مانند نقطه انتخاب
برکنار بوده فرو میگذرانند این غزل خوان بیت الحزن جدائی و تنهائی را امید و شادمانی تازه
دهم هوش کامرانی بی اندازه گردانید بیت بیا تا دآن دوست کو دوستان را + غذای
دل و راحت جان فرستد + رجا که همبرین آیین ضیافت طبع محزونان باشعار تازه مضمون که
از قلم مشکین شیم آن مقبول بارگاه سخن سر زند لازم شناسند سخن پناها چون دوست محبت گزین این
بمحبت معامله چند قطعه زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد بگرامی خدمت میرسد
یقین است که در انجام آن یگانه روزگار این دوستدار سراپا انکسار را رهین منت بسیار خواهند ساخت
بیت بود تا خاطر از فکر سخن شاد + در تو باشند اهل سخن باد + مکتوب دوازدهم بخدمت
نقابت و اقبال پناه نجابت و جلال دستگاه سید مظفر امین پرگنه انوپ نگر مشتمل استدعای واگذاشت
علاقه محصول زمین پروانجات تحریر یافت بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار
و گر گل همه پرورده تست + مسند دولت و اقبال و وسادهٔ حشمت و اجلال بوجود فیض الجود آن
مشفق قدردان عمیم الاحسان میر صاحب جیو زاد الله عمره و قدره زیب گیر و زینت پذیر باد و خیر اندیش
عبودیت کیش خلیفه طالب علم العبد اوامی آداب تسلیمات بندگی سمات خود را فرایاد ضمیر صفا پذیر
سعادت اندوزان حضور معمور السرور میسازد اگرچه این فدوی باستماع خوبیهای ذاتی و صفاتی آن ملاذ
مهربان غائبانه آرزوی ادراک ملازمت سراپا بهجت در سر دارد لیکن بموجب آنکه کل امر مرهون
باوقاتها حصول آن دولت غیر مترقبه را موقوف بر وقت داشته بدعای واجب العرض می پردازد
که چون هیچ از این نعمت دانسته پاشیج [illegible] از رهگذر عدم وجه کفاف متعلقان این کمترین

سند سوادی سی بیگه زمین در سواد موضع رسول آباد برضامندی مالکان موضع مزبور بمهر خاص
خود باین قلیل البضاعت عنایت نموده محصول یک فصل در ایام بحالی ایشان بوابستگان
این پریشان رسیده بود بعد ازانکه این هیچمدان از غایت شوق کسب علم باعتماد کمال مهربانی
عاملان حال واستقبال که البته متفقه حال بیکسان شکسته بال خواهند بود و بمقتضای دریادلی آب از لب
تشنگان بر نخواهند گرفت شدائد سفر را که صورت سقر دارد اختیار نموده همراه اشنا پرگنه مرقوم
بقصد قدوم میمنت لزوم میر صاحب رشک چمن گردید ازان باز با وجود فیض عام آن خیر الکرام از
محصول زمین مسطور بآن جماعت نان طلب جان بلب یکدانه نرسید بیت هرچه هست از
قامت ناسازبی اندام ماست + ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست + فیض رسان بیکسان
سلامت اگرچه از خبر شدت اثر محنت شاقه و فقر و فاقه متعلقان روزم چون شب هجران جانگداز
وچشم مانند روز قیامت دراز لیکن بشکرانیکه باریافتگان حضور بمقتضای وفور مهربانی غله محصول
ماضیه را بجای محفوظ امانت نگاهداشته اند رطب اللسان و عذب البیان میباشد آری بیت
چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان + چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان + درخواست
امید آن دارد که غله مرقومه محفوظه حواله مالکان موضع مذکور شود و آینده را نیز مترصد توجهات کریمانه
و مربیانه آن مشفق مهربان است بیت زمین و آسمان تا برقرار است + بدنیا نام نیکو یادگار است
آفتاب دولت و اقبال لایزال باد بحرمة النون والصاد مکتوب سیزدهم در جواب دوست
اخلاص پرور سحبان برابر بیان ابوالمظفر تحریر یافت بیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموش +
فراموشی شده از دل فراموش + مهجور صوری و موصول معنوی که بتعداد محاسن اخلاق آن
مجموعة الشمائل محمود الخصائل رطب اللسان و عذب البیان میباشد اگر شمه از جوش و خروش باطن
محبت مواطن بمعرض بیان آرد هر آئینه روی خامه تیرگی پذیرد و شعله آتش بنامه درگیرد بیت
ز شرح شوق قلم آتش در پر روح الامین افتد + اگر غمنامه هجر تو بر بندم ببال او + لهذا عنان دل تودد
منزل راکه ازباده شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات فرحت آیات آن نونهال چمن

اقبال لا زال بود از رنجش و تراوش باز داشته بمطالب پرداخت که مطالعهٔ مضمون خلّت
مشحون رقیمهٔ الوداد خاطر مضطرب را که بوصول مژدهٔ خبر خیریت اثر آن سرمایهٔ مروت و فتوت
روز و شب آگهی طلب بود بهرست عشرت تازه و مسرت بی اندازه ساخت عمرت ای وقت تو خوش
که وقت ما خوش کردی + یقین ست که آن برادر بجان برابر از انجا که بمغز سخن نغز سیر رسیده اند از
شغل سبق عربی و انشا که بهر دو رفیق موافق اند خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که
بر خط مهوشان زهره جبین خط نسخ میکشد و مشق شعار و وزی خواهند نگاشت بیت کسب کمال کن
که عزیز جهان شوی + کس بے کمال هیچ نیرزد عزیز من + اگرچه بآن عزیز سراپا تمیز درین ماده سخن
زدن حکمت به لقمان آموختن ست لیکن بمقتضای دلسوزی که ثمرهٔ اتحاد معنوی ست نمیگذارد
و کشان کشان برین می آرد مصرع می تراود بچشم انچه در آوند دل ست + بحکم آنکه اول نامه انشا
محبت و اتحاد باد و ستداران صادق الوداد ست تواتر و توالی بهست آیندگان این حوالی به تحریر
مکاتیب بهجت اسالیب مسرت افزای خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت به نسیم
عنایات رب العزت شگفته و ریان باد مکتوب چهار دهم در جواب فضائل مرتبت فواضل منزلت
خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی باعث آرامش خاطر خیرخواه سید عبد الله
مشتمل استعذار عدم اظهار لوازم اخلاص و توقف تحریر مکاتیب اختصاص ترقیم یافت بیت مژده
ای دل که دگر باد صبا باز آمد + هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد + رنگین نامهٔ که از حسرت آب رنگش غنچه و گل
برخود پیچید و از فیض رایحهٔ مشکبارش بلبلان چمن یکرنگی را دماغ شوق عطرآمود گردید در شگفته ترین
زمانی ورود نموده طراوت افزای بوستان خاطر دوستان گشت انچه در باب عدم تسطیر مراسلات
مرقوم قلم تلطف رقم بود معلوم نمود مخلص تا از انجا که تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه
از بارگاه محبت معنوی بمراحل دور افتاده خاطر صداقت مآثر بمواصلت روحانی که انفصال جسمانی
مانع آن نمیگردد اکتفا کرده باین سیاره و بآن نمی پردازد بیت رسول و قاصد و پیغام نامه حاجت
نیست + که درمیان من و تو همین من و توییم + اگرچه درین ایام شدت انجام از غایت بی برگی

یعنی بے سامانی ۱۲

غنچه دارد تنگ است و از نهایت بینوائی با بخت مخالف و در جنگ بوده سخن سرائی و خامه فرسائی

نمی‌شست اما بجهت عدم حمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی خاطر بهیچ خرسند بقلم داده امید که خادم

دیرینه را بتقویم پارینه خیال نکرده همبرین منوال باصدار عنایت نامجات بهجت سمات تسکین بخش

خاطر مسکین خواهند بود ایام شادمانی بکام باد مکتوب پانزدهم در جواب مکتوب بهجت اسلوب

میان محمد یعقوب مشتمل بر استدعای توجه آن محبوب القلوب درباب حصول مطلب مرغوب تحریر یافت

سلطان القدر رقیمة الاخلاص این مخلص سراپا اختصاص را از بند غم والم خلاص داده سرمایه بهجت و

وشادمانی را بنیاد نهاد توجهات کریمانه غائبانه بحال این شکسته بال مبذول داشتن و معدن محبت

بر اتحاد شیخ الله داد را بجهت حصول سند نو برگماشتن یاد از عطوفت کمال آن مرجع الآمال میدهد

عبدالکریم الله خیر ابیت الهی در جهان باشی باقبال + جوان بخت و جوان دولت جوانسال

آری غیر از ذات فیضرسان دران شهر ناپرسان کیست کاین قدر تفقد بحال بیکسان فرماید و در

انجام مهام خسته دلان سعی مربیانه نماید بحکم آنکه در خانه اگر کسیست حرفی بسبت احتیاج نیست

که حرفی از اظهار مطلب بتکرار بر نگارد مصرع آغاز کرده بر سانش با نتها + حسب التحریر قصیده

پیر دستگیر حضرت پیر رحمة الله علیه بر کاغذ رنگین بخط نمکین نویسانیده مصحوب خلاصة الاحفاد مقبول

سید عبدالرسول مرسول نموده بانجام خدمتی دیگر که لائق دوستدار باشد متوقع الاشارت است

مترصد که همبرین نمط بنامه و پیام شادکام دارند بهجت خاطر روزافزون باد مکتوب شانزدهم

بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب منهیات میبود و باغوای ارباب ضلالت راه بطالت می‌پیمود

مشتمل بر ابراز مقدمات نصایح سمات در ضمن ضوابط علم صرف مرقوم یافت بیت دل من

لفظ و یاد تو معنیست + معنی از لفظ کی جدا باشد + آنز و متعال ذات عدیم المثال آن مصدر

مکارم اخلاق یگانه آفاق را از آنچه نباید مفروق و بهرچه شاید مقرون داراد و این ناقص کم‌ظرف

که از غایت اتحاد حاضر و غائب خود را جدا نمی‌پندارد و در اظهار مراتب صیغه شوق که بمیزان افتعال

صیرخیان لفیف محبت معنوی وزن خمس کاسد دارد و مبالغه نموده جوش و خروش خاطر را

بقلم می آرد شایستهٔ همت عالی فطرت آنست که بمقتضای آیهٔ کریمهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
دل خود را از خیالات ذمیمهٔ منهی منکر که دلیل ضلالت است اجوف سازد و مردانه و مجردانه الف
قامت را بانقیاد باطن لون ساخته بمزید تاکید باداء لوازم امر معروف پردازد و از ردی
کسر نفسی که فتح باب مقصود است همه حرکات و سکنات را از فاعل حقیقی دانسته بموجب بیت
ولا و نیز بیت گنه اگرچه نبود اختیار ما حافظ + تو در طریق ادب کوش گو گناه منست + نیک را
بجد او بد را بخود ضم گرداند تا از طعن مجهول و ضعفان معتل العین که بزعم مهموز خود ترجیح و تفضیل
بخود می جویند و از غایت خفت عقلی نابینا یانه براه خطا می پویند صحیح و سالم ماند اگرچه الحال
تلافی افعال منصرفهٔ زمان ماضی که بیشتر در هنگامهٔ پردازی لهو و لعب صرف شد لیکن بموجب
الانسان حریص فیما منع محال می نماید لیکن اگر طالب صادق بمساعدت توفیق ازلی خود را یکرو
دالا شکوه حق پژوه آن که از تعلق دنیای سراپا درد بر کنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر و احد حقیقی
می باشند ملحق گرداند بحکم آنکه الصحبة موثرة باثبات صفات روحانی نفی خطرات جسمانی نموده
زمان استقبال را از ضلال نگذارند درین صورت شاید که دری از هدایت غیبی کشایند محبت بنیاد
مودت دستگاها همه مقدمات ولا و نیز اکه فی الحقیقت تازیانهٔ افعال آن سرمایهٔ امانی و آمال است
گر خلاف قیاس پندارند لعل بیار ند امید که تا شام فراق بصبح وصال ابدال یابد فراموشی را که
در باب محبت جایز نیست از دوستان واجب الاخلاص حذف سازند دولت محبت و بهجت
دولت روز بروز مضاعف باد مکتوب هفتم بخدمت فضائل پناه فواضل دستگاه
مقبول حضرت کریم میان محمد نعیم هنگامیکه در قصبه برون تشریف داشته بودند ترقیم یافت
بیت بهر زمین که بگذری ای نوبهار حسن + روید بجای سبزه بر آهت هزار چشم + مخلص
صمیمی هیچ عبارتی شایسته که در شرح خوبیهای ذاتی و صفاتی آن ستوده سخن پیرایان معنی طراز زبدهٔ طرازان
سخن پرداز بکار برد در کارخانهٔ دانش و آگهی نمی یابد لهذا بحکم این مصرعه ولا و نیز مصرع
خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست + عنان ستبدیز قلم را بمیدان مشتاقگی شاید منعطف می نماید

از آن باز که آن هوشیار هوش خرام مایهٔ جمعیت خاطر بے آرام آرزومندان محبت گزین ما
در ظلمات هجران اسکندر وار بهمه روش جهان گذاشته مردم آن دو آلی پا خضر مثال
سیر و شد صورت بینی نموده اند بیت ز سر گذشت چو آب چشم یکی از سر گذشتم چو آینه
آئین نیازمند و بین که همچو دریا شایان سرشت فروش زبان مشتاقان دل فراموش نیست از زبان
کے مصرع هرچه آن خسرو کند شیرین بود + همه جا و همه حال خیال جمال آن سرمایهٔ فضل و کمال را مطمح
نظر دارد در عالم معنی خود را از بهره اندوزان انجمن حضور می شمارد بیت گرد و دم از تو
نقش تو ام در نظر بس است + دل پیش تست دولت من اینقدر بس است + حقا که از غایت استغنا
بیت تجسس خبر جانم اندیشه گوش + زبان زبان لب بر راه کاروان آید در صورتیکه عالم
چنین باشد امیدواران مشتاق را بر قیم خبر فرخنده اثر انگیکدام روز بهجت افزا نقد و مسرت اندوز
کلبهٔ احزان منتظران سراپا چشم رشک گلستان شده باشد و دل مرهم جراحت فرستادن بست بیت
باز آئی که در سوز و گدازم بینی + بیداری شبهای درازم بینی + همیشه هنگامه روز بازار محبت
آن عزیز مصر معانی گرم باد مکتوب بهجت اسلوب در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامه مصدر مکارم اخلاق
مشعر بر مراحم اشفاق اقبال و اجلال پناه شوکت و بسالت دستگاه میر سید کرم الله زاد عمره
قدوه تحریر یافت رباعی از طرف چمن نسیم اقبال وزید + در گلبن امید گل لطف دمید + یعنی که
زحسن طالع و بخت سعید + پروانهٔ التفات عام رسید + گلشن دولت و اقبال چمن حشمت و جلال
ذات مجمع البرکات منبع الحسنات شمامهٔ خاندان مصطفوی نتائج دودمان مرتضوی رونق افزا
مسند نقابت زینت بخشای وسادهٔ نجابت مشفق قدردان مکرم سراپا احسان میر صاحب جمیع
سلمه الله تعالی بر شحات سحاب الطاف ابر نیسان در اجلال فرا دست گیر د نضارت پذیرفته خیر طلب
سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات عبودیت سمات بعرض ملتزمان بساط الکرامت
کرامت استان میرساند که شرف مطالعهٔ سرفرازنامهٔ رحمت شمامه که صبح مقصد پیدا
سر عزت این زاویه گزین حسرت را از خاک با فلاک برده مصرع زهی سعادت آنکس که یارش آید

دو دیدهٔ بخت بیدار باد نکته یکه در بارهٔ ناحق شناسی و ناسپاسی یاران کاشی بادگماسی کج ادا

بلباس دوستی بود و زیر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر جاست آری مع اهل بد از خطا خطا نکنند

باد دیم محکم آنکه از گل کاغذی بوئی بر آید غنچه تصویر لب بگشاید بیت نخست موعظت پیر مجلس این

سخن است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید دوستان مسعود و دشمنان مردود ببیاد لمعبود

رقعه ششم بیار یکه بیاض و رشاد و بهاد و تحریر یافت نهال آمال آن فرزند خصال خجسته فعال

ثمرات مرادات حاصل تا مال تمر باد سفینه که بیاض سوادش بسپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه

مضمونش جانها از بند غم رهاند رسید خاطر را گل شگفانید اشتیاق سراپا اشتیاق از غایت

شدائد طوفان فراق فوج وار آن نسخهٔ جمعیت را سفینهٔ قیمت خود ساخت و باین مصرع دلاویز

پرداخت مع سفینه گر در شکر بود این است تا بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن

دوست محبت سمات بسواد ابیات مسرت آیات جلوه گر باد رب العباد رقعه هفتم مشتمل

نصائح دوستانه بدوستیکه اسپ جفا پیاخت و نرد اخلاص کم باخت نگارش یافت

بیت بود دشمنش تازه و دوست ریش کسے کش بود دشمن از دوست بیش دوستدار

سرا پا نثار محبت آنکه از پهلو کی آن یار وفا دار آرام بخش جان بیقرار زیر کران کار فیض آثار

نواب ذوی الاقتدار تشکیه گذار اند در گرداب اضطراب است عجب آمد که دهقان مغلطت را نهان

انکاشتند و تخم محبت در مزرعهٔ دل خاص و عام نه کاشتند بیت چند خامی که بے بچہ کنی

دولت پارینه تصور کنی فی الحال ازان محبوب القلوب تلافی زمان ماضی مطلب تا محبت

محبان صفا کیش مرهم گذار دل ریش ریش است آن مهر افزاے خونین جگران سپهر منظوره قطعه

و دانا دلان حقیقت آگاه مقبول خاطر سخن سنجان ژرف نگاه باد رقعه هشتم بیار یکه نیخواهد

بلهو و لعب بگذرانید مخنوی بر مقدمات نصائح تحریر یافت بیت زبان خوشدلی در یاب

دریاب که هر دم در صدف گوهر نباشد هر آدمی و رحمیت که از طرفی یارے و از کسے

غباری پسر را خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و ببطالت و ضلالت گذرانیدن

۲۵

تصدیع نموده بی حرکت زبان و لب دل را مشغول ذکر واحد حقیقی سازند و سینه را از محبت ما سوی الله
پردازند بیت یک لحظه جدا مباش از یاد خدا * عمرت گذران ست چو آب از ته پل * پیوسته باد
انفاس مسلسل صاحب دائمی آن دقیقه شناس حقیقت اساس باد رقعه دوازدهم در جواب
دوستیکه شکایت یاران زمانی نوشته بود و بتحریر آمده است همیشه هم آغوش صحبت و شادمانی باشند
آنچه از حکایت شکایت یاران خرده ورزشت خو که بظاهر در اخلاص کوشند و بباطن کار دشمنی
نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگرچه باین گروه بی شکوه محبت داشتن و دشمنی برخود گماشتن ست لیکن
بحکم آنکه مصراع با دوستان تلطف با دشمنان مدارا * بلطف و مدارا پرداختن و دوستان
زبانی را شرمنده ساختن ست ع اینها از تو آید و چنینها تو کنی * بیت هر که او نیک میکند یابد
نیک و بد هرچه میکند یابد * توفیق کریم الاخلاق و عمیم الاشفاق رفیق باد رقعه سیزدهم نونهال چمن اقبال سید جلال
که خود را از کسب کمال باز داشته و آیات لهو و لعب بر صفحه حال خود می نگاشت تحریر یافت
مصرع بندگی باید پسر زادگی منظور نیست * نقابت پناها نجابت دستگاها باغواے
جو فروشان گندم نما بشرافت که مرکب از شر و آفت ست نظر انداختن و بفر و بال و منال
خود را پامال جهالت ساختن از پایه اعتبار ارباب حالت افتادن و ابواب تلهف و تاسف
بر روی خود گشادن ست ع ری بیت مصرع عاران طریقت به نیم جو نخرند * قبای اطلس آنکس که
از هنر عاری ست * برادرم تا طالب صادق دل را از خیالات وهمیه خالی نگرداند خود را
بشرف تحصیل دولت علوم فیض لزوم نرساند در باب علم که ترکیب از عین و لام یافته منتسب است
که تا این چشم به نفی ندارد جوهر مقصود بدست نیاید ع نفی بی اثبات ناسد ... داند علی را است
تا طبع نازکت نه پذیرد ملالتی آن به که نامه را بدعا مختصر کنم * توفیق کسب علم و تحصیل مراتب
علم یاور باد بحرمت مرید رب المجید رقعه چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفواضل
محمد فاضل تحریر یافت بیت یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز * که برحمت گذرے
بر سر فرهاد کند * فضیلت پناها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز ست

اگر بقدم مسرت لزوم خود کلبهٔ احزان این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت
مشتاقان مهجور رسیده‌اند غایت عنایت ست **بیت** دران بزمی که شمع روی تو
چراغ دیده را گل میتوان کرد + بهنگامهٔ افادت و افاضت بکرم رب العزت گرم باد **رقعه**
پانزدهم در صنعت ردالعجز علی الصدر مشفقتین یعنی احد و انداز نش لب بلب رسید در طلب و ندیکه نا
هم از همین قبیل بود تحریر یافت از انجاکه دیده در اشتیاق آن یگانهٔ آفاق اشک ریزان
و سینه از آتش فراق آن سراسر اشفاق شعله آه و ناله خیز است در بنصورت اگر از روی تلطف
و التفات که طریقهٔ یاران راسخ الاتحاد و وثیق الوداد ست دوستان جانی را از تشریف شریف
خود خرسند گردانند هر آئینه خاطر را از نگرانی انتظار رها سازند زیاده چه نگاشته آید الله تعالی عیش
و نشاط جاودانی رفیق گرداناد **رقعه** شانزدهم در صنعت محبت و صداقت اطوار مودت
و مخالصت آثار مقبول درگاه ودود سید محمود تحریر یافت مخلص بی‌ریا و دوست نواز
یار انیکه در خلا و ملا دمساز و همراز بودند و بعبارت آرائی خود را بلباس یکتائی مینمودند دیشب
پیش خیر طلب از شکایت ایشان دفترها کشودند و در اهانت آن ما من خیراندیشان
زبانها سودند اگرچه از صرصر مقالات پریشان آن جماعهٔ بدکیشان غنچهٔ دل دوستدار شگفت مگر
از ین رو که **مصرعه** جواب جاهلان باشد خموشی + حرفی نگفت اما در بنصورت آن معنی شناس
کارخانهٔ تقدیر را بگشاده پیشانی بر قطعه مسیح ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب
بودن ست **قطعه** هر که چون کاغذ و قلم باشد + دو زبان و دو رویه گاه سخن + همچو کاغذ سیاه کن
رویش + چون قلم گردنش به تیغ بزن + تا تیغ آبدار آفتاب از نیام مشرق برآید دشمنان
چون قلم بریده زبان و تا قلم زر نگار صفحهٔ قرطاس رنگین نماید دست دوستان مشتمل
کاغذ گوهر فشان باد **رقعه** هفدهم سرمایه آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی
میرزا اسحاقی که بعد انقضای ایام جوانی بجهت کسب علم پرداخته بود تحریر یافت **بیت**
پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت ست + از شاخ کهنه میوهٔ نو بس غنیمت ست + الحمد لله

رخسار حال بخال عافیت و جمعیت قرین باد رقعهٔ بست و چهارم تجدید دوستی در شفاعت
دوستی تحریر یافت پیوسته همکنار جمعیت صوری و معنوی باشند سیدی سندی سید رشید
رسید از ابدال طریقت اخلاص آن مودت دستگاه این خیرخواه را آگاه گردانید شده بود را
این قسم عزیز الوجود را که در هر امور مرجع جرأت و دلیری دارد خود از صاف دلی انصاف فرمایند
که لائق دلبستگی یا دلبری باشد بمقتضای یاری بخلاف گذشته کاری کنند که باعث
فرخندگی طبیعت دوستان شده و خندگی دشمنان بیت دانست حق که بدست
آوری دلی ما دارد دگر نه بهتر ازین بهشت خار دشت + توفیق مرتبه شناسی و قدردانی
رفیق روزگار خجسته آثار باد رقعهٔ بست و پنجم در سفارش تحریر یافت مهربانا قدردانا
داستان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندارد لهذا انهی الحکم مصرع دل آویز
بهشت رهی عالم دل اید دل + حواله و جدان ضمیر صافی خدیو ایشان کرده شد
نموده مطالب ضروری را بقلم می آرد که حامل رقعه نیازی سپاهی جوان شایسته
اگر بیمن توجهات کریمانه طلب ثانی رسد احسانی خواهد بود بیت بدارش ز خاک رسانش
بر فلک + هر که دامن تو زند چون غبار دست + رقعهٔ بست و ششم در دوستی که افشای
راز خود کرده بهم زن هنگامهٔ جمعیت خود شده بود تحریر یافت بیت اگر خبر بود اندکه راز
تو چیست + بدین عقل و دانش بباید گریست + جان من سلامت نامحرمی را محرم راز
خود ساختن و راز خود را بروی روز انداختن و نزد اهل اغیار باختن چه اسباب
بجفا بر خود تاختن ست گذشت آنچه گذشت آینده را اگر نگاه آن در دست بیاید باید که
بموجب استر ذهابک و ذهبک و مذهبک ما جاوز الاثنین شاع بدین بیت عمل نماید بیت راز را با یار خود هم گر
بتوانی مگوی + یار را یاری بود از یار اندیشه کن + توفیق رفیق باد رقعهٔ بست و هفتم
در جواب دوستی مشتمل بر صنعتیکه حروف الفاظش نقطه ندارد تحریر یافت مشاطهٔ اخلاص
اختصاص آمود آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و خلاصهٔ دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزوده

نوکری سرکار نواب مستطاب خورشید اشتهار رقم زده کلک بدائع نگار شده باید دید حیرت [illegible]

آن عالی فطرت یگانهٔ روزگار را بحکم آنکه مشیت خدا اگر بحکمت ببندد دری بکشاید بفضل

کرم دیگری و شاکر بودن موجب مزید نعمت ست جمعیت صوری و معنوی نصیب باد رقعه

سی و دوم تهنیت رفعت و اقبال پناه خان ذیشان رفیع المکان جلیل القدر [illegible]

همت خان تحریر یافت صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت محبت و صدق

نشان محمد خان شب و روز مبتلاء محاسن اشفاق آن منبع الجود و الاحسان طیب اللسان

و عذب البیان ست آری فرخنده طالعی که ایصال نفع و دفع ضرر شیمهٔ [illegible] باشد

منظور داشته بانجام مهام خاص و عام بپردازد هر آئینه بحکم الدنیا مزرعة الآخرة خانهٔ عاقبت

آباد سازد دولت و عمر از حد املا و انشا مضاعف باد بحرمة النبی و آله الامجاد رقعه

سی و سوم در جواب عزیزی در سفارش تحریر یافت مهربانا [illegible] تقویم

سفارشنامه محبت افزا رسید آنچه در شرح خوبیهای [illegible] نیکیهای [illegible] برای [illegible]

مرقوم بود معلوم شد از آنجا که مرد فهمیده کار و سلیقه شعار ست انشاء الله تعالی

در سعد الایام جوهر معاملهٔ ذاتی و کارشناسی که مضمون خاطر دوستان ست بمرتبهٔ یقین

میرساند و بکردار و گفتار شایستهٔ خود را از مصاحبان ممتاز میگرداند چراغ قدردانی و

مراتب شناسی فروزان و سینه بی کینه حسود [illegible] چون دل دوزخ باد رقعه سی و چهارم

تهنیت اختر برج مروت گوهر درج فتوت محبت نشان میان کمال خان [illegible] اظهار

حقیقت دوستی دوستان چرب زبان و ترک صحبت ایشان تحریر یافت خان [illegible]

بلند مکان سلامت از یاران هشیار و بیگانه خبر که ظاهر بلباس دوستی در آیند و بباطن اساس

دشمنی محکم نمایند و وفا باختن مهرهٔ محبت را در ششدر محنت انداختن ست و [illegible]

پرداختن خانهٔ عیش او بیران ساختن ست اگرچه آن مقبول ارباب کمالات [illegible]

تسنیم مقالات شنیده و ندرا باقتضای تجربهٔ اخلاص یاران زمانه حرفی چند دوستانه مرقوم

زیاده ازین گفتگو زیاده است. رقعهٔ سی و پنجم در جواب دوستی ترقیم یافت مکتوب صداقت
اسلوب مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال نگاشتهٔ خامهٔ لطف شما بود رسید باعث فرح
انبساط خاطر گردید صد رقت پناها چون از دل شکسته کاری نمی آید و از دست فرو بسته عقده
نمی گشاید پای همت را از تردد راست بی اثر لنگ ساخته و باین آن نپرداخته بیت ما کار
خویش با خداوند کار ساز سپرده ایم تا کرم او چها کند. سلامت باشند. رقعهٔ سی و ششم
در جواب عزیزی نگارش یافت عروس مطالب چهره گشا و رو نما بود و آنچه در باب بیوفائی و
عدم خدمت میرزا گدائی کرده دوستانه نشنود و از غایت کوته اندیشی مال و متاع خود را پامال
قطاع الطریقان نمود گلی شود الحق بیت آنکس که خدا منصب ارشادش داده + این یکاره یار
یارشین ده + در هیولا از غایت پریشانی حوادث آسمانی تیر قامت وی چون کمان شده و از
پیشانی پریشان که از نقوش ندامت گذشته هلال گشته در پیری سرگردانست درینصورت غیر ازینکه
آن مطایش خطا پوش نظر لطف و پرورش کریمانه خود نموده بدستور سابق عزت و امتیاز بخشیده
صلاحی دیگر مسلم دوستان همه رفت اثر نیست مصرع بر من منگر بکرم خویش نگر + بهجت خاطر روز
افزون باد رقعهٔ سی و هفتم مشتمل بر اظهار اخلاص بدوست سراپا اختصاص خلت دستگاه
میان رحمة الله تحریر یافت بیت ما بیاد تو سلامت بخیال تو خوشیم + غیر نادیدن تو هیچ پریشانی
نیست + خیال نکنند که دوستدار سراپا نثار سر مخالفت باز زده و از آئین مروت درگذشته بیاد دیگر
پرداخته انشاء الله تعالی تا دم حیات هست ناست گریبان و وصلت جویان خواهد ماند بیت
این نیست که جا فنا را صرف رود و از خاطر + کان سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد. رقعهٔ سی و
هشتم بدوستیکه از غایت فلاکت در گرداب هلاکت افتاده بود مشتمل بر مقدمات تسلی طراز
تحریر یافت بیت باید چو برق خنده زنان زیست در جهان + نی همچو ابر بهر دنیا گریستن بهر
شکنائی کشمکش زمانه وسعت آباد استقلال را گذاشتن خاطر را چون حروف رزق منتشر داشتن نیست
مقتضای دانش و دوراندیش آنکه در همه حال بشکر و صبر که هر یکی موجب حصول نعمت و وصول دولت است

حقیقت گزین شیخ نور الدین تحریر یافت گلدستهٔ محبت و ولا یعنی اشتفاق نامهٔ روح افزا

که مشتمل بر تحریر شرح بیت معما باسم کمال بیت گر تو میخواهی که یابی نام آن سیمین ذقن قلب

قلب قلب را بر قلب قلب قلب زن + مرقوم قلم عطوفت شیم آن اختر منیر برج معانی گوهر

بی نظیر درج سخندانی زاد الله عمره و قدره بود بنسیم آسا مشام دل و جان را معطر نموده بیرایهٔ

تکلمه پیرا سبر هن باد که از قلب لفظ قلب باعتبار عکس ملق و از ملق بعمل ترادف تملق و از تملق بوسیله

قلب ثالث که باعتبار دل و دلالت بر حرف اوسط دارد کاف حرفی خواسته و از قلب لفظ قلب

باعتبار دل که بعمل انتقاد بر حرف میانه دال است لام اسمی گرفته و از قلب ثالث باعتبار عکس لفظ

مال حاصل کرده هرگاه کاف حرفی را که محصول ما سبق ست با لفظ مال اتصال دهند اسم کمال

حاصل میشود سخن بپایانی الغرض آنچه بتعب خاطر بیچمدان که در کمال نقصان ست گذشته امنیت توقع از

بزرگان عذر نیوش آنست که از راه فضل و کرم بنظر کیمیا اثر درآورده رتبهٔ حل اغلاط بتصلیح تصحیح آنها

کلید شکل فلک پیما باعث حل معماست معمای مطلب آن مقبول بارگاه ازل بمفتاح کرم فالق الاصباح

خالق الاشباح والارواح منحل باد رقعهٔ چهل و ششم مشتمل استدعای نامهٔ محبت شمامه تحریر یافت

تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشئید لوازم خلت و اختصاص بکشوف ضمیر محبت تخمیر نموده مقصود

باد روزگاری است که خاطر افسرده زاویه نشین ظلمت ناکامی بوده و بمفاوضات تلطف آمود نوریاب

نگردیده موجب آنهمه نسیان از تغافل نامهربانی شریف خیال کند یا از کثرت مشاغل دنیوی که مادهٔ

پیوش ریاست تصور نماید از آنجا که ترسیل نامه بدوستان صادق الاتحاد باعث مزید آن و استحکام

سرورشته وداد است اگر گاه گاهی بچنین رطوبت دماغ بپردازند مخلصان یکجهت را بگردهای

مسرت افزای مسرور و بهیج سازند از التفات عالی بعید و بدیع نخواهد بود اخلاق حمیده که عبارت

از محاسن ستوده شعار و ذی احتمال است حق شناسی و فراخ حوصلگی موجب کمال ایزد کریم کرامت کناد

رقعهٔ چهل و هفتم در جواب صداقت و اتحاد آئین خلت و وداد تزئین شیخ جمال الدین تحریر

یافت نظم ای نامهٔ تو عطرفشان گلشن + وی نامهٔ تو فیض ده شکفتن + خورشید صفت بیاض

آن نور فرسکن + چون مردمک دیده سواد شش روشن + در شگفته‌ترین از منه ورود یافته آنچه
بادشمال چمن و اعجاز مسیحا به تن کند بمن کرد شرح خوبیهای لطافت کلمات رنگین و نظر ایف
عبارات دلنشین که جیب و کنار آرزو از مشاهده آن مالامال نقد مراد گردید فوق البیان است
از راه عطوفت و مهربانی قدیم که در باب استطاع صورت سرانجام مقصود دیر عهد در قم زده کلک
نوازش آمده بود راحت افزا دلها [illegible] حقیقت حال را از این رباعی معلوم خواهند فرمود رباعی
هر چند بپای شوق کوشیدم + در محنت بی اثر خروشیدم + هرگز بسر کوی مرادی نرسید +
جامی ز می فرخ نوشیدم + درینولا که آن وعده خلاف پرآفت ترک طریقه اسلاف نموده
بحضور خان والا شان خانصاحب سلمه الرحمن رسیده اطاعت حکم خان مهربان [illegible] را ابنا
حصول طلب مرجعه سر و قرار سعادت تمام امید از ترحم که خود بدولت متوجه شده بقسمیکه صورت
سرانجام کار ممکن باشد مساعی جمیله مربیانه بکار برند که هنگام دستگیری و وقت عنایت است
آفتاب عمر و دولت درخشان و تابان باد بحرمة النبی و آله الامجاد رقعه چهل و هشتم
بجهت ما از دوستان [illegible] محبان نزهت افزای خاطر فاتر شیخ محمد شاکر تحریر یافت
رباعی ای قافله عشق همراهت + وی مظهر آثار دل آگاهت + چه در سفر چه در حضر غرض
شرف + مهجور چو من مباد از درگاهت + مخلص محبت پرست بمشاهده مطالعه الطاف
عطوفت طرازانه مختوی بر مشمول شدن مهربانی خان بلند مکان رفیع الشان خانصاحب
مدظله العالی بحال آن شفیق و مامور گشتن بجهت نظم و نسق و تشخیص پرگنات متعلقه فوجداری
و تنبیه و تادیب مناکیب و واجب التخریب آن ضلع و داخل شدن خود بدولت و اقبال
در حدود پرگنات مرقومه [illegible] عنایت کردگار و آن جماعه کفار شعار را امثال نقطه پرکار گرد
کردن و کمال استقلال دفعه مفسدان بدمآل را بجای مستی شان در یکجا اسیر و دستگیر ساختن
و بسلامت آمدن رفیقان با حصول مقصود [illegible] دردادن رعایای پرگنات
باوامی ال [illegible] تقبلیت حال و یافتن خلعت شمشیر و اسپ و روز افزون شدن مهربانی قدردانی

و اقبال شوی گلگون چهره + رقعهٔ پنجاهم بدست عزیزی که یار موافق بود و در عالم دوستی صادق جهت اطلاع

حروف حق شناسی را لمعان اوج معنی و نهایت سند نورانی ساخته و از روی شیرین زبانی و

اخلاق ذاتی دل از شکر نهایت مهرش پرداخته و هر هشت حروف اسمش که مانند هشت بهشت

روح افزا است از عبارت ماسبق بطریق تعمیه بعمل استخراج چهره کشا است تحریر یافت رباعی

فریاد ز دست فلک بی بنیاد + هرگز گره بسته کسی را نگشاد + هر جا که دلی دید که داغی دارد

صد داغ دگر بر سر آن داغ نهاد + با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی چگونه و چه نویسم که

که در فراق آن مجمع الاخلاق چشم بر چهره زخم ناسور است شربت زندگانی تلخ و غرهٔ شادمانی

و سلخ مجموعهٔ عشرت و انبساط ابتر و بهار جمعیت و نشاط از باد خزان هجران بدتر الف قامتم

چون سرو پا بگل و دل بنعل هزار و در دامن از خطوط شعاعی آفتاب هر صبح چون نیزه دیده می درآمد

و سر بر هر شام خون آشام و ستیزه بر روی من می گشاید دوستانی که مانند پروین و نجم در

جمعیت هنگامه اجتماع می داشتند مثل بنات النعش متفرق شده تخم جدائی کاشتند همی که

دمی غبار غم از لوح دل شوید و نه محرمی که لحظه بازی راز و نیاز خاطر گوید نه مخلصی که آب لطفی برین آتش

زند و نه دوستی که نهال ناکامی را از بیخ برکند تا یاری که بیک لمحه بملاقات شیرین تسکین دهد نه غمخواری که

بکلمات بهجت قرین بار منت بیشمار بر دل نهد رباعی در خلوت جان ورای غم محرم نیست +

جز درد دل فگار مرا مرهم نیست + زان دم که جدا افتاده ام زان همدم + جز ناله دمساز کسی همدم

نیست + باری شکر باری تعالی عز شانه که مشاهده و مطالعه صفا و ضیائیت یکرنگی که قائم مقام

ملاقات جسمانی و موصلت روحانی گفته اند درین جدائی و تنهائی اعجاز عیسوی بکار می برد

و جان ناتوان را بامید وصال زنده میدارد تا اتصال ضد انفصال است آفریدگار اتصال

و انفصال آن منظور و مقبول ارباب کمال را هر چه باید اتصال و از هر چه نباید انفصال باد و ستان

صمیم الوداد و از لوح ضمیر آن یگانه کارخانه تقدیر فراموش نکناد رقعهٔ پنجاه و یکم مشتمل بر صنعت

اتصال حروف بدین قسم موافق اجزای اسم مکتوب الیه گل گلشن بهجت شمع مجمع محبت مائده جمعیت

واضح ہو کہ اس رقعہ میں لفظ [illegible] اشتقاق و ماسبق ایک اس [illegible] اول حروف [illegible] اول حق شناسی اور اوج یعنی اول معنی [illegible] اور غایت [illegible] اور وسا [illegible] شیرین زبانی

بیت هنر دگر از کمال خوبی او + کند پیر فلک یعقوبی او + غرض که در چهار خانهٔ شادیانهٔ کامرانی بود
کاشانهٔ ترانهٔ شادمانی ست الله تعالی آن تازه نهال چمن اقبال را بکمال صوری و معنوی رساناد
و به مرادات حال و مآل تخم و رسته برایشان و بر جمیع وفاکیشان مبارک گرداناد بالنون والصاد

مراسلهٔ سوم در تهنیت صحت از بیماری تحریر یافت آلوف حمد و ستایش و ثنای بی پایان و صنوف
شکر و نیایش ایزد متعال که آن حمیده خصال خجسته افعال را از فرش ضعف و ناتوانی بعرش صحت
و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی منش را از بند حزن و ملال آزاد گردانید بیت برین مژده
گر جان فشانم رواست + که این مژده آسایش جان ماست + الله تعالی آن تازه نهال گلشن
کامرانی و آمال را از صرصر شدائد زمانی محروس گرداناد و بر طبق آرزوی دل تا به منزل جمیع مرادات
صوری و معنوی رساناد

مراسلهٔ چهارم در تهنیت خدمت بخدمت ملازمان رفعت و اقبال شان
جان بلند مکان بایزید خان تحریر یافت بیت صبا بخوشخبری هدهد سلیمانست + که مژدهٔ طرب از
گلشن سبا آورد + مخلص حقیقی خلیفه طالب علم العبد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه مقرون تهنیت و
شادی و مشحون تحیت و مبارکبادی مشهود خاطر عاطفت مظاهر میگرداند که از نسیم این بشارت
فرخنده اشارت ریاض آمال مخلصان راسخ الوداد نضارت تازه گرفت و از شمیم این نوید
امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد که دعای
خیراندیشان درجهٔ اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی شان تافت بحکم آنکه ذات
سامی صفات آن والا قدرت دقیقه شناس شایستهٔ خدمات بلند و ترددات ارجمند ست بیت
این مراتب که دیدهٔ خبر نیست + کار کلی هنوز در قدر ست + بمقتضای مهربانی که در طلب و جستجو
ارتقای رفته بود خرسندی افزود اگرچه خیرخواه در خدمت فضائل پناه و فواضل دستگاه میان محمد
که فضیلت و کمالات ایشان بیان ما من خیراندیشان ظاهرست بجمعیت تمام و تلافی ایام معطل خاطر خود را
مشغول بخطرات لهو و لعب می نگرداند لیکن از انجا که خیر طلب جان نثار درین باده بی اختیارست
امیدوار است که بعد یک هفته بیت آیم بسر کوی تو پویان پویان + عشاق صفت ملول جویان جویان

شعلها می فروزد و برادرم سخن کلم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است و عیش و نشاط این کهنه رباط
ناپایدار آن سعادت‌مند کامگار بعروة الوثقای شکیبائی معتصم بوده لب بجزع و فزع نگشایند
و باستقلال کمال و شکیبائی تسلی متعلقان خود بنمایند بیت گر نخل رفت میوه او پایدار باد ور بار
اگر گذشت درخت شاهوار باد مکاتبه سوم در تعزیت دوستی تحریر یافت از استماع خبر
تفضیح نامرضیه آن سهرورش وطن گزینان بهشت برین و همآغوش چمن نشینان خلد
فیض آگین تا عالم بتحسر روی نموده ابواب حزن و ملال بر دلها گشوده کتاب از غایت الم
کباب گردیده عشرت را شهراران خار حسرت در جگر خلیده دیده ازین واقعه جانسوز انسکاب
بنیاد نهاده سینه ازین نائره شعله افروز در التهاب افتاده آخرالامر دوستان راسخ الاعتقاد
بمقتضای این بیت عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال صد سال میتوان بتمنا گریستن
از جزع و فزع که عادت وابستگان صورت و لباس است باز مانند و تحفه فاتحه و درود
بروح آن مسافر عالم معهود و مرهم خسته دلان مجروح گذرانند ظاهر است که آن ره نوردان
کارخانه تکوین و ایجاد و بی بقائی حیات مستعار می پی برده دست بحبل المتین شکیبائی که
منظور بارگاه صمدیت است زده باشند آری بیت هرکس که او بش عدم آمد خرش فناست
در حق آنگان ثبات و بقا خطاست فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه کتاب۔ القاب بادشاه
کمترین فدویت کیشان عقیدت آگین بدیع الدین لوح جبین را بنقوش سجدات بندگی
منقش کرده رقوم تسلیمات غلامی با قلام انامل بصفحه تارک نگاشته بموقف عرض
ناصیه سایان بارگاه خواقین سجده گاه شاهنشاه ملایک سپاه ظل ظلیل ایزد متعال
نائب مناب داور بیهمال که فلک از شوق سجده درش سر بسر در رکوع و ملک از ذوق آستانه بوس
سجده با خضوع ست میرساند تو عید بگر کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد سر عجز و نیاز بر
آستانه عبودیت داشته و پای ارادت و انکسار در راه بندگی گذاشته بموقف عرض مقتبسان
محفل نور آگین و ملتمسان انجمن انجم تزئین بندگان حضرت قدر قدرت قضا صولت باشد

امن و امان قبله جهان و جهانیان میرساند نوعدیگر کمترین فدویت نشان جانفشان تیمور جهان

بوسیله سجود عقیدت آمود و کلاه فخر بر آسمان سوده و در راه بندگی چون آفتاب بسر پیموده بموقف

عرض باریافتگان حواشی بساط خلافت مناط که وسعت سپهر با فسحتش کم از بساط شطرنج است

و بسیط زمین بیمن دولتش مالامال گنج میرساند نوعدیگر عقیدت منش سراپا نثار عبد الغفار

الصفا قامت را به تسلیمات فدویت سمات نون ساخته سر افتخار را بوسیله سجدات نیاز

تا باوج ماه برافراخته بموقف عرض باریافتگان انجمن انجم جمع مسند نشینان محفل

آفتاب شمع شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند تمکین مکان رحمت ام

آفریدگار فیض اتم پروردگار ظل سبحانی خلیفة الرحمانی میرساند القاب شاهزاده

کمترین فدویان جان نثار عبد الستار تارک افتخار بتقبیل عتبه فلک رتبه که قبله حاجات

مستقبلان حق بین است برافراخته بعرض ملتزمان آستان سدره مکان نواب هلال رکاب

صاحب عالم و عالمیان که ماسن مرادات صاحبدلان روی زمین است میرساند نوعدیگر

کمترین خانه زادان عقیدت آمود محمد مسعود بعد تقدیم آداب بندگی و تتمیم قواعد پرستندگی بموقف

عرض راه یافتگان انجمن انجم تاب سعادت اندوزان سپهر جناب نواب خورشید رکاب

صاحب عذار اورنگ عظمت و اجلال رافع رایات حشمت و اقبال گره کشای کار دلبستگان مرهم

جراحت دلخستگان صاحب عالم و عالمیان میرساند نوعدیگر کمترین فدویت کیشان عقیدت

اندیش محمد درویش آداب تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بعز عرض بهره اندوز این

محفل فیض اندود باریافتگان انجمن نور آمود نواب قمر رکاب غره ناصیه جود و افضال قره

باصره سلطنت و اقبال تمام لطف سراپا احسان صاحب عالم و عالمیان میرساند نوعدیگر

کمترین خیرخواه دولت ابد قرین [illegible] الدین بموقف عرض مقربان درگاه ابهت و اجلال

و باریافتگان بارگاه عظمت و اقبال صاحب عالم و عالمیان میرساند القاب بیگم صاحبه

کمترین خانه زادان عقیدت گزین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و غلامی بموقف عرض

در آن فضای مشکوی دولت و اقبال و حجابان سرادق عظمت و اجلال نواب قدسی لقاب سپهر احتجاب

ملکه مهد و اوان صاحب زمین و زمان میرساند تو عدیگر کمترین دعای دولت ابد طراز محمد ضیا

آداب کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض حاجبان سده سنیه و محرمان عتبه علیه نواب قدسی لقاب

خورشید نقاب میرساند القاب نوئینان عظام پروردهٔ لطف و احسان حسین خان آداب

تسلیمات بندگی سمات بجا آورده بموقف عرض باریافتگان بساط فیض نشاط محفل سامی

نواب والا خطاب جهانبان آنجناب نوالقاب نوالصاحب قبله میرساند تو عدیگر کمترین بندگان

عقیدت انتما محمد رضا آداب کورنشات عبودیت سمات بجا آورده بعرض سعادت اندوزان

حضور موفور السرور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نوالصاحب قبله میرساند

القاب استاد انفاس قدسی اساس آن قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل مقتدای

کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات دینی مطلع انوار افاضات

یقینی مخدومی و استادی حضرت میان جیو سلمه الله تعالی معروف بارشاد مسترشدان

واثق الانقیاد و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذرهٔ بمقدار بعد ادای آداب عجز و انکسار که

طریقهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش است بعرض فیض اندوزان انجمن هدایت موطن

میرساند القاب ارباب فضل ذات فیض سمات آن کاشف دقائق فروع و اصول

واقف حقائق معقول و منقول مجمع الفضائل منبع الفواضل حضرت میان جیو پیوسته

مرجع ارباب فضل و کمال باد بعد ادای لوازم عقیدت کیشی بعز عرض ملتزمان آستان فیض نشان

میرساند القاب مشائخ عظام اشراقات انوار خاطر قدسی مآثر آن مظهر فیض الهی مورد

کرامت نامتناهی وسیلهٔ ارشاد انام واسطهٔ هدایت خاص و عام یگانهٔ بارگاه صمدیت

مقرب بساط احدیت حضرت شیخ جیو ظلمت زدای خاطر عقیدت کیشان باد بعد ادای

آداب کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران بعرض بهره اندوزان محفل فیض آگین میرساند

تو عدیگر بوده خاطر قدسی مظاهر آن منهل مستعطشان زلال کمال مجمع افاضات افزاده اجلال

فرازندهٔ لوای تصوف فروزندهٔ چراغ تعرف حضرت شیخ جیو یه قوم مکاشفات غیبی و واردات
لاریبی مرقوم باد بعد ادای آداب تسلیمات بعرض ناصیه سایان آستان هدایت نشان
میرساند القاب پیر و مرشد رباعی ای هادی ارباب طریقت ظلمت + وی مرشد
اصحاب حقیقت کرست + کلکت چو خضر ز آب حیوان سیراب + انفاس مسیح تازه گشته
پست + متیامن اوقات فیض سمات قبلهٔ ارباب تحقیق و کعبهٔ اصحاب تدقیق مجمع فیوض سبحانی
منبع علوم روحانی مخزن لطائف قدسیه معدن معارف انسیه چهره پرداز عکس مقامات
رسمه طراز اسپه وی کرامات قدوهٔ سالکان حقیقت و ارشاد و پیشوای مناسک طریقت و سداد
حضرت میان جیو مد الله ظلاله و نواله و افضاله بزرگوار مسترشدان راسخ الارادت و مستفیضان
واثق العقیدت متوجهان باد بعد ادای آداب بندگی و انکسار که طریقهٔ عقیدتمندان
عبودیت و شعار بست خود را از یاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان محفل هدایت منزل سیدی
القاب قضات مسند شریعت غرا و سیادهٔ ملت بیضا بذات بابرکات آن مجمع ارباب فضائل
مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی جیو زیب گیر و زینت پذیر باد بعد تمهید لوازم عبودیت و
تمهید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان معدلت نشان میرساند نوع دیگر
ذات مجمع الحسنات آن سالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدعت و اعتساف
حضرت قاضی جیو باعث نظام شرع مبین و موجب قوام دین متین باد بعد تمهید لوازم بندگی
و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد القاب صدر رباعی ای صدر نشین محفل
عز و جلال + از نام تو زیب یافت توقیع کمال + شد صرف دعای دولت و اقبالت +
اوقات حیات اهل فضل و افضال + ایوان عظمت و اجلال و صفهٔ دولت و اقبال
همواره بذات بابرکات عمدهٔ علمای متبحرین زبدهٔ فضلای متقدمین و متاخرین خلیل
خوان هدایت و افضال و دلیل طالبان معرفت و کمال افتخار المحققین استظهار المدققین
مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل وسیلهٔ آرامش مفلسان باعث نوازش بیکسان

قبلهٔ حاجات اهل زمین کعبهٔ مرادات مقبلان حق بین رحمت اعم فیض اتم ضاعف الله نواله

و جلاله مجلی و مجلی باد بعد اداے آداب تسلیمات عقیدت اشتمال که متکفل حصول امانی و آمال

بمعرض حاشیه بوسان بساط جلالت مناط میرساند القاب شاعریت زهی چراغ

معانی ز فکرت تو منیر + شعاع شعر تو چون آفتاب عالمگیر + لطائف بدیع گوهر فشان طراز

ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم نظم گستری رونق افروز مجلس شعر پروری شیرازه

مجموعهٔ سخن نخل پیوند مضامین نو کهن نشاط بخشاے غمزدگان و انبساط پیراے

دل شدگان باد بعد تحریر قصائد شوق تام مشهود ضمیر الهام تاثیر میگرداند نوع دیگر خاطر فیض مآثر

آن مبدع قوانین نکات بدیع مخترع ابیات ترصیع فردوسی فصاحت سحبان بلاغت سیاح

شیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه مضمون و مجمع اسرار بارگاه بیچون باد و بعد شرح تعداد اوقات

اشتیاق مکشوف ضمیر فیض تصویر میگرداند القاب حکیم ذات مسیح صفات آن مرهم جراحت

بخستگان کلید کار فروبستگان مبدع قوانین شفا مخترع آئین دوا مجمع ملکات قدوسی بانی

معالجات جالینوسی منشی ضوابط حذاقت موسس قواعد حکمت وسیلهٔ صحت علیلان و نگار

باعث تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال دعوات شوق اشتمال مکشوف خاطر فیض آثار

عیسوی کردار میگرداند القاب اهل نجوم لوحهٔ خاطر صافی اثر آن ادب آموز مجلس

تقویم شمع افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقائق آسمانی کاشف اسرار دقائق نهانی

بر تقویم واردات غیبی مرقوم باد بعد ترقیم صحائف وداد مشهود ضمیر بیضا تنویر میگرداند القاب

منشی رباعی ای از تو خجسته گشت آثار قلم + زنشای لطائف بود کار قلم + از مدح تو عاجز

منشی زبان + در وصف تو قاصرست گفتار قلم + طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان مناشیر

دولت و اقبال بنام نامی و اسم گرامی آن سردفتر منشیان ارباب فصاحت و بلاغت

مدعا نگاران اصحاب صناعت و بر مشت مطلع انوار قوانین بینش افزا منظر آثار مضامین

روان آسا مجمع لطف و کرم شیخ محمد اکرم که دبیر فلک از خامه تراشان بزم فیض سرشت او

همواره بعنایت ذو المنن عز اسمه معنون باد بعد انشای صحائف محبت و شاد املای
رسائل و مودات منزه از شائبه ریا مشهود رای عالم آرای که لطائف عبارات را مخزن و
بدایع استعارات را معدن است میگرداند نوعدیگر رباعی ای آنکه کلامت از حقایق
مخبر + وز کلک تو اسرار دقائق ظاهر + ز الفاظ تو انوار معانی روشن + وز خط تو نامه
فضائل فاخر + نتائج قلم دُر بار و خامه زیبا نگار آن قدوه سخن شناسان ارباب بدائع
زبده دقیقه یابان اصحاب صنائع شیرازه بند مجموعه عبارات و مخترع قوانین استعارات
تخلیه بساتین مضامین رنگین شیخ محمد امین الدین زاد الله کماله و فضاله موجب تفریح خاطر
صغار و کبار باد بعد ابلاغ رسائل شوق و آرزوی حصول خدمت فیض موصول کشف ضمیر
ارشاد تخمیر که مظهر انوار ازل و مصدر آثار لم یزل است میگرداند القاب پدر و جد سایه
بلند پایه آن قبله حقیقی و کعبه تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی نعمتی
سید اولاد و احفاد الی یوم القیام مخلد و مستدام باد بعد ادای آداب لوازم آرزومندی بادرا
دولت قدمبوسی که متکفل حصول سعادات جاودانی متضمن حصول مرادات دو جهانی است معروض
میدارد القاب عم امجد جان بخش جان آفرین ذات عطوفت سمات آن قبله صوری و معنوی
و کعبه دینی و دنیوی جمیع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتضادی مربی ام عمی جیو را پیوسته بر
فرق عبودیت کیشان سایه نیاز پرور انداز داراد بعد ادای آداب تسلیمات عقیدت آیات که
باعث حصول سعادت دارین و موجب وصول مرادات کونین است عرض میدارد نوعدیگر القاب
مرحمت صفات آن قبله حقیقت و مجاز و کعبه آرزو و نیاز مشفق فیض رسان مکرم مهربان حضرت
عمو جیو همواره بر سر عبودیت کیشان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای لوازم تسلیمات
بندگی سمات که سرمایه سعادت دارین است معروض ضمیر فیض تنویر میدارد القاب
برادر کلان جمعیت صوری و معنوی شامل حال فرخنده مآل بندگان اخوت پناه عطوفت
دستگاه ملاذ مهربان مشفق قدردان مربی ام جیو باد بعد تبلیغ رسائل آرزو و حصول خدمت

سراپا سعادت معروض میدارد القاب فرزند باغبان قضا وقدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت قرهٔ باصرهٔ دولت فرزند ارجمند همیشه برشحات سحاب الطاف خویش مثمر داشته

بکمال صوری و معنوی رساناد و بعد ترقیم دعوات مزید حیات که وردل و جان ست معلوم نمایند

القاب برادرزاده صحیفه جمال بهجت اشتمال آن محمودة الخصائل و مجموعة الشمائل سعادت

شعار نجسته اطوار بر قوم انجاح مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد ادعیهٔ طول عمری

و حصول سرمایهٔ اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده منش آنکه القاب برادر خردکار سیاست

بی نیاز آن برادر بجان برابر بلند اختر فرخنده طالع سعادت اثر را همواره بکسب علوم فیض لزوم

فائز داشته هم آغوش بهجت تازه گرداناد بعد تحریر صحائف دعوات طول عمری معلوم آن بصارت

چشم و نضارت جسم باد خاتمهٔ کتاب مشتمل بر چندی از قوانین قانون اول در بیان

آداب ورود فرامین عنایت مضامین برلیغ قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی از افق عنایت

خسروانی ورود یافته پایهٔ عزت و افتخار این ذره بمقدار از فلک دوار گذرانید نوع دیگر

شرف ورود فیض آمود یرلیغ جهان مطاع پایهٔ فخر و اعتبار این فدوی جان نثار همسر

فرقدین گردانید نوع دیگر شرف صدور فرمان وحی توامان سر عزت و افتخار این خانه زاد

سراپا اعتقاد را از حضیض خاک باوج فلک الافلاک رسانید قانون دوم در ترقیم آداب

ورود نشان فدوی جانفشان بشرف ورود نشان عالیشان جبین نیاز مسجود حقیقی

سود نوع دیگر شرف ورود نشان مرحمت عنوان ذره را منصب خورشید و مورچه را

دولت جمشید بخشید نوع دیگر شرف صدور نشان والاشان لازم الاذعان ذره

بمقدار جانفشان را همدوش سعادت دارین گردانید قانون سوم در بیان

اسامی مکاتبات که در محاورات نویسند نوازش نامهٔ فیض آمود سرفراز نامهٔ عنایت

مرحمت نامهٔ فیض آگین امتیاز نامهٔ لطف قرین گرامی نامهٔ لطف شمامه رقیمهٔ کریمه

نمیقهٔ انیقه والا رقیمهٔ لطف طراز رقیمة الوداد و نمیقهٔ اتحاد اخلاص نامهٔ محبت قرین

اخلاص

اختصاص نامهٔ نشاط آگین محبت نامهٔ اخلاص آمود اتحاد نامهٔ خلت شمامه نامهٔ محبت آمیز

فرحت انگیز مکتوب مرغوب محبت اسلوب رقیمهٔ خلت طراز مکاتبهٔ دلنواز مراسلهٔ نشاط افزا

نامهٔ دلکشای مسرت پیرای مفاوضهٔ صداقت مشحون مکاتبهٔ اخلاص مضمون صداقت نامهٔ

اخلاص آمیز اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز مسرت نامهٔ خصوصیت آگین خصوصیت نامهٔ محبت آگین

خلت نامهٔ صداقت تزئین محبت نامهٔ اتحاد آگین مودت نامهٔ اتحاد طراز انبساط نامهٔ دلنواز

قانون چهارم در بیان وصول مکاتیب در رسید و یافت پرتو ورود انداخت ورود

نمود شرف اصدار یافت عز ایراد یافت بهجت افزود مسرت افزای دل اتحاد منزل گردید نشاط بخش

دل شگفته گردید بمهر دش محبت تازه گردانید هم آغوش مسرت بی اندازه گردانید انبساط افزای

بوستان خاطر دوستان گشت تسکین ده خاطر حزین گردید انبساط پیرای خاطر اخلاص اثر گردید

باعث مسرت و انبساط گردید وسیلهٔ نشاط خاطر اخلاص گزین گردید موجب مسرت و نشاط گشت

موجب انشراح سینهٔ بی کینه گردید باعث مزید خلت و اتحاد گردید باعث ازدیاد محبت خاطر

ارباب اتحاد گردید باعث نشاط خاطر اخلاص پرست گردید غم زدای دل تو دوگرداگرد ظلمت

خاطر وداد مظاهر گردید ابواب محبت و شادمانی بر دل تو دو منزل گشوده خاطر را قرین مسرت شادمانی

نمود سرمایهٔ ابتهاج خاطر مودت اثر گردید **قانون پنجم در بیان الفاظ ترقیم مکتوب الیه** مرقوم

قلم فیض رقم گشته بود مرقوم قلم رحمت شیم گشته بود نگارش پذیر خامهٔ رحمت شمامه گردیده بود مرقوم

قلم فیض توام گردیده بود رقم پذیر کلک عطوفت تصویر شده بود نگارش پذیر قلم بدایع نگار شده بود

رقم پذیر خامهٔ صنایع آثار شده بود مرقوم قلم نکته سنج معنی یاب شده بود نگارش یافته کلک گوهر سلک

گردیده بود مرقوم قلم مرحمت رقم گشته بود ترقیم یافته بود نگارش پذیرفته بود اندراج یافته بود منشور

گردیده بود قلمی بود مرقوم بود مرقوم نموده بود نگاشته کلک خلت طراز شده بود اسپار رفته بود انشا

شده بود تحریر پذیر قلم محبت تصویر شده بود **قانون ششم در بیان تحریر حالات** گزارش حال

آنکه مودا ودیعت سجال بهمین تو ..... قبلهٔ آمال به نیک منوال است خیریت [illegible] مقرون

احوال این مجال مقرون بشکرایزد و متعال ست ماند و بود این حمد و قرین حمد رب المعبود ست مجانستی حالات این نواحی مقرون بنهایت لاتزال ست و اقعات این سرزمین موجب شکر و ستایش ایزد جهان آفرین ست گزارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی ست قانون مقتضم در بیان الفاظ مهید متوقع که هرجا که آمل که مقصد که هوالا که مامول که مرجو که توقع که متعهد که تمنا که مقتضای عطوفت کریمانه آنکه مقتضای عقل دوراندیش آنکه انسب آنست مقتضای عقل دوربین دقیقه گزین آنکه لازمه محبت و وداد آنکه طریقه محبت و اتحاد آنکه مقتضای اخلاص آنکه خلاصه حرف اختصاص آنکه شایسته دوستی آنکه مناسب یکجهتی آنکه سزاوار یگانگی آنکه لایق مودت صمیمی آنکه شایان آئین مروت و فتوت آنکه اتحاد دلی مقتضی انست اخلاص صمیمی اقتضای آن دارد امید که این حرف پاره چند که مسمی بجامع القوانین ست بحکم سبب نشین ست یخنم قطره بود و شمع بطیفان صدفش + قطره زاد و لت دُر دانه شدن از صدف تا ابر بهاری آب و بخشش چهره گل و نسیم نوروزی غنچه کشای منقار بلبل ست چون دیده مشکبار چهره جبینان نازنین مقبول خاطر موزون طبعان تعشق گزین و چون صفحه رخسار نازنینان زهره جبین منظور نظر دانا دلان سخن آفرین باد بیت از دست آنکه ایزد پاک + کرد ست مخاطبش بلولاک +

خاتمة الطبع

الحمد لله والثنا و صلوة و سلام بر سید الانبیا که باحسن ساعات و خوبترین اوقات کتاب فضائل اکتساب فیض نصاب مسمی به انشای خلیفه [illegible] شتراع مطابق ماه رجب سنه [illegible] هجری بمطبع فیض مجمع جود و سخا را منبع در شهر [illegible] باقاه الله الی بقاء الاعصار و الدهور بحکم عالی دام متعالی جناب والا القاب زبدة الامرا عمدة الرؤسا منشی نول کشور صاحب ادام الله دولتهم و زاد الله اقبالهم تصحیح شایان و تنقیح بیکران زیور طبع پوشید و برای ناظرین کرام مستند و مفید این ناطور دلفریب بچه باحواشی اردو زبان برشته سود بصرف زر کثیر مطبع جلده نهصدیا بانجام سپاه